

## پیشروی بیشتر بسوی شرق و غرب

با پایان قرن هفتم، ارتشهای مسلمان یک نوع اختیار (کنترل) بر تمام شمال آفریقا در غرب و در خراسان و بیشتر ورای آمودریا در شرق را بانجام رسانده بودند. از جهت های زیادی مرزهایی که مسلمانان بوجود آوردند، تنگه جبل الطارق در غرب و کوهستان های سختواره شرق افغانستان و مکران در شرق، منطقی جغرافیائی داشت و برای آنها مکان مناسبی ساخت تا آنرا پایان توسعه طلبی خود بخوانند. در واقع هیچکدام از اینها مانع همیشگی نبودند، و در آخرین فشار تسخیر اولیه عرب ارتشهای مسلمان بیشتر شبه جزیره ایبری و سند، بخش جنوبی پاکستان مدرن را تسخیر کردند.

سند از عربستان قلب کشور اولیه مسلمان خیلی دور بود.<sup>1</sup> راه زمینی از میان صحرای بیرحم مکران میگذشت، جائیکه راه از یک آبگاه خشک به آبگاه دیگری میرفت و جائیکه گرفتن تدارکات تقریباً غیرممکن بود. اسکندر کبیر یکی از معدود مردانی بود که تلاش کرد ارتشی را از میان این سرزمین ببرد، و ثابت شد که یکی از سخت ترین مبارزه هائی بود که او با آن روبرو شده بود. انتخاب دیگر در امتداد ساحل خشک جنوب ایران و مکران به بندرهای دور دهانه رودخانه سند از راه دریا بود. در هر دو مورد، فاصله و طبیعت سرزمین گشتندگی را خیلی مشکل میکرد.

از تسخیر عرب سند در اوایل قرن هشتم آگاهی های ما خیلی محدود است. این مکان بوسیله توانورزان کلاسیک عرب نادیده گرفته شده است. تنها بلاد حاری یک گزارش منظم از آن میدهد که فقط در حدود یک دوجین صفحه از نوشتار است.<sup>2</sup> هیچ دلالتی وجود ندارد که او، یا وقایع نگار دیگری از پایگاه عراق، هرگز از این پایگاه دور افتاده امپراتوری مسلمان دیدن کرده باشد، و جزئیات اندکی که آنها میدهند روشنائی اندکی به کشور و تسخیر میاندازد. همچنین منابع محلی چیز زیادی فراهم نمیکند. تنها وقایع نگار سندی که با تسخیر درگیر میشود چاچ نامه<sup>3</sup> از 1216 بوسیله علی بن حمید الکوفی است، یک ترجمه از نوشتار اصلی عربی گمشده، که گفته شده است با یک قاضی از ال- رار کسیکه ادعا میکند بازمانده ثقفی ها هست، قبیله محمد بن قاسم رهبر تسخیر کننده ابتدائی، گرد آوری و نوشته شده است. نیمه دوم این کار اصولاً یک گزارش از مرحله اول تسخیر است.<sup>4</sup> اهمیت زیادی به چاچ نامه بوسیله تاریخ ورزان داده نشده است و شامل افزوده های افسانه ای زیادی است، اما بنظر میرسد بیشتر هسته داستانه از منابع عربی اولیه برداشته شده است: نویسنده نام مدانی را میبرد، خطوط کلی داستانه، و بعضی وقایع معین، خیلی نزدیک به نوشتار بلاد حاری بنا شده است. بر دو هواسانگی در این نوشتار تاکید شده است. یکی نقش نیرومندی است که حجاج در دور دست بغداد بازی کرده بود؛ او بعنوان کسیکه اختیار مطلق به جنگجویی روز بروز را داشته توصیف شده است. محمد بن قاسم بندرت حرکتی میکرد بدون نوشتن برای سرورش و برای پاسخ آن انتظار کشیدن، که همیشه با تندی غیر محتمل با پست برگشت میآمد. در یک گاهی نوشتار توصیف میکند که حجاج به محمد دستور میدهد تصویر نقشه رودخانه سند را بکشد تا او بنابر آن بتواند برای گذشتن از رودخانه جای مناسب را باو توصیه کند.<sup>5</sup> معنی چیزی که میباید منتقل میشد، آشکارا توان ورزی حجاج روی فرمانده خود در میدان جنگ بود. هواسانگی دوم نقشی است که پیشگویان و مردان خردمند بازی میکنند، کسانی که مدام به شاهزاده سندی میگویند که پیروزی عربها پیشبینی شده است و هیچ چیز در آنجا نیست که او بتواند انجام دهد تا از آن اجتناب کند. چاچ نامه شامل مطالبی و بعضی شعرهای سروده عربی که به پارسی ترجمه نشده و همینطور باقی مانده کتاب است که گفته شده است در میان بازماندگان عربهای اصلی تسخیر کننده که ممکن است درست باشد نگهداری شده است. این هم ممکن است منشائی در قرن هشتم داشته باشد.

حفاری باستان شناسانه شواهد خیلی زیادی فراهم نکرده است، و حتی بعضی مکانهای کلیدی، مانند دیپال، که در قرن هشتم هنوز در حال رشد کردن بود، مشکوک مانده است. باستانهای مولتان و نیران، هیچ یک از شهرهایی که در نوشتار اولیه ذکر شده است نام خود را تا عصر جدید نگه نداشته اند، بنابر این شناسائی آنها همواره پر از تردید است.

عربها پیش از آمدن اسلام با سند ارتباط داشتند. در اواخر عصر ساسانیان تجارت رو به رشدی از دریا بین خلیج پارس و سند وجود داشت و در توسعه این تجارت مخصوصاً یک گروه از عربها مهم بودند. ممکن بود قبیله عضد عمان که از مرکز قدرت اولیه اسلام در حجاز پرت آفتاده بود اما آنها در مکان خوبی قرار گرفته بودند تا در تجارت دریائی اقیانوس هند نقشی بازی کنند. آنها به اسلام دیگر شدند و یک نقش مهمی در تسخیر پارس و دیگر مکانهای ایران بازی کردند. آنها یک گروه اصرار گرانایان نیرومندی را تشکیل دادند، که میخواستند سند را تسخیر کنند تا خواسته های تجارتی آرزومندانه خود را پیش ببرند.

در این مرحله سند بعنوان "پیشواره مرزی تمدن هندوستان" توصیف شده بود،<sup>6</sup> اما برای مسلمانهای ابتدائی آن "زمینی از طلا و تجارت، از داروها و گیاهان، شیرینی ها و منابع، از برنج، موز و چیزهای شگفت انگیز" بود.<sup>7</sup> سند نام خود را از سانسکریت سیندهو مشتق کرده است، نام رودخانه ای که در غرب بنام ایندیس و در میان عربها با نام مهران شناخته میشد. سند با شبکه رودخانه سند ساخته شده است از همان راهی که مصر با نیل ساخته شده بود. جغرافیا دانان عرب قرن دهم همانندی آنها را تشخیص دادند: آن یک رودخانه بزرگ آب شیرین است، "ابن حاقال نوشت. "یک نفر در آن مانند نیل سوسمار میباید. آن همچنین از جهت

اندازه همانند نیل است و با این واقعیت که سطح آب آن با بارندگی های تابستان معین میشود. سرریز آن بروی زمین پخش میشود، و بعد از اینکه خاک را کود میدهد پس مینشیند، درست مانند رودخانه در مصر.<sup>8</sup>

در زمان تسخیر **مسلمانان**، بخش های سکونتگاهی کشور با سلسله ای از پادشاهان با منشأ **براهیم** قانون ورزی میشد. این توسط **چاچ** بنیان گذاشته شده بود (632-71 .سی) و در اوایل قرن هشتم (712-679 ،سی) با **داهیر** رهبری میشد، کسبیکه مقاومت در برابر **مسلمانها** را رهبری میکرد.<sup>9</sup> بنظر میرسد پادشاه در شهری که **عربها** آنرا **ال رار** مینامند زندگی میکرد، و بندر اصلی شهر **دایبال** بود. تغییر جریان دلتای **سند** شناسائی این مکان را خیلی مشکل کرده است، اما احتمال دارد با ویرانه های **بن باهور** شناسائی شود، که حالا در 40 کیلومتری دریا در دشت نمک پرت افتاده ای در شرق **کراچی** قرار دارد. برای اولین بار شهر در قرن پنجم در نوشتارهای تاریخی پدیدار میشود. وقتیکه یک پادگان دور افتاده امپراتوری **ساسانیان** بود. در زمان پادشاهی **چاچ** و پسرش **داهیر** بنظر میرسد پایگاه دزدان دریائی بود، که به کشتی های تجارتي بین خلیج **پارس** و **اقیانوس هند** حمله میکردند، و سرکوبی آنها یکی از دلایل های حمله **مسلمانان** بود.<sup>10</sup>

بیشتر کشور توسط قبیله های نیمه بیابان گرد اشغال شده بود مانند **میدها** و **جات ها**، که **مسلمان ها** آنها را با نام **زات** میشناختند. **میدها** زندگی فقیرانه خود را با هر چیزی که آنها میتوانستند از سرزمین بی آب و علف خود فراهم کنند و با دزدی دریائی کشتی های تجارتي تکمیل میکردند. **زات ها** کشاورز بودند کسانیکه برای کشت کردن دشت آبهای درست شده بوسیله **سند** گاو آبی بکار میبردند و نیشکر میرویانیدند. بنابر منابع **عربی**، تعدادی از **زات ها** با **بهرام گور** شاه **ساسانیان** (38-420) به جنوب **عراق** منتقل شدند تا آنها با نواختن موسیقی مردم **بهرام گور** را شاد کند.<sup>11</sup>

بنابر سنت **عربی**، برای تسخیر **سند** از اوایل 644 پیشنهادهایی شده بود، وقتیکه **مسلمانها** به استان همسایه **مکران** حمله کردند، و ممکن بود اعزام نظامی دریائی به **هند** در آنجا در آن زمان وجود داشته باشد. در هر صورت، همچنین این سنت بود که خلیفه های اولیه **عمر** و **عثمان** دادن اجازه حمله های غارتگرانه باین مکان دور دست و خطرناک را رد میکردند، و احتمالاً گزارشهای جنگجویی در قرن هفتم بیشتر افسانه اند. ما بروی زمین تاریخی محکم تری ایستاده ایم با جنگجویی 12-710. بنابر **بلادحاری**، دلیل اعزام نظامی بیدرنگ این بود که "پادشاه جزیره **یاقوت**" (**سیریلانکا**) برای **حجاج**، امیر **عراق** و تمام شرق، چند زن فرستاد کسانیکه دختران تجار **مسلمان** مرده در کشور بودند. نویسنده یادداشتی را میافزاید که جزیره **یاقوت** خوانده میشود "بدلیل زیبایی صورت زنیاش".<sup>12</sup> در گشتندگی، به کشتی با دزدان دریائی **مید** که از **دایبال** بدریانوردی رفته بودند حمله میشود و کشتی با تمام سرنشینانش اسیر میشود. یکی از زنها، در درماندگی، گفته شده است نام **حجاج** را فریاد میزد، و وقتیکه او از حمله آگاه میشود، **حجاج** مصمم میشود اقدام کند.

اول **حجاج** به پادشاه **داهیر** مینویسد، و دستور میدهد آنها را آزاد کند، اما پادشاه پاسخ میدهد که او هیچ اختیاری بروی دزدان دریائی ندارد کسانیکه آنها را گرفته اند و او ناتوان از کمک کردن است. سپس **حجاج** دو اعزام نظامی کوچک میفرستد، اما در هر دو مورد آنها شکست میخورند و رهبرشان کشته میشوند. سپس او برای اعزام نظامی بزرگتری تصمیم میگیرد. او برای رهبری آنها زاده جوان خود را بنام **محمد بن القاسم الثقفی** (از قبیله **ثقف**، که اصلاً از **تایف** بودند) را انتخاب میکند. **محمد** یک نوع پسر طلائی بود و توصیف شده بود بعنوان "اشرفی ترین **ثقفی** زمان خودش".<sup>13</sup> گفته شده است در سن هفده سالگی فرماندهی عالی باو داده شده است اما او ثابت کرد که یک فرمانده کارا، خردمند و صبوری است. دوره کاری کوتاه و آنرخش وار او و پایان فاجعه بارش یاد بود جاودانی از او در **سند** و مرکز سرزمین **مسلمان** گذاشته است. **حجاج** باو دستور داد تا یک ارتش در شهر بتازگی بنیاد گذاشته **شیراز** در جنوب غربی **ایران** گرد آورد؛ 6000 سرباز حرفه ای از **سوریه** فرستاده شد تا هسته ارتش را تشکیل دهد و **حجاج** تمام ایزاری را که او احتیاج داشت فرستاد، "که حتی شامل نخ و سوزن میشد". وقتیکه همه چیز آماده شد، آنها از راه زمینی طولانی از میان جنوب **ایران** و سپس **مکران** حرکت کردند، و در راه شهر **فانزبور** را گرفتند. در همان حال کشتی هایی با سرباز، اسلحه و تدارکات فرستاده شد.

نیروها بیرون **دیبول** بهم پیوستند. **محمد** بیدرنگ آغاز بکار کرد، و خندق های محاصره کند. او دستور داد نیزه ها با پرچم قبیله ها افراشته شوند و باهتر از در آینه و سربازان در کنار پرچم قبیله خود اردو بزنند. او همچنین یک منجنیق برپا کرد که 500 خدمه مرد داشت، که بنام عروس شناخته میشد. منجنیق به یک تیر تابخور بزرگ که با دست کشیده میشد و موتور محاصره بود اشاره میکند، و این یکی از نمونه های اندکی است که ما برای بکار بردن توپخانه محاصره در دوران تسخیر از نیروهای **مسلمان** داریم. یکی از سیمای اصلی شهر معبدی بود که بعنوان **بودا** توصیف شده بود، مانند منار بزرگی در میان شهر، آن احتمالاً معبد بلند بالای **بودا** بود. در بالای معبد تیری بود که بر آن پرچم فرمز بزرگی با باد تکان میخورد و میچرخید. این تیر پرچم حالا هدف موتور محاصره شد و وقتیکه پائین آورده شد روحیه مردم در شهر درهم شکست. **محمد** دستور داد تا نردبان ها را بروی دیوار بگذارند و بزودی مردان او آغاز ببالا رفتن از دیوار کردند، بنابراین شهر را با زور گرفتند.<sup>14</sup> فرماندار **داهیر** فرار کرد و سه روز در آنجا قصابی بود که در آن تمام کشیش های معبد، در میان دیگران، بقتل رسیدند. **محمد** سپس دستور ساختن مسجد را داد و برای سکونتگاهی 4000 مرد **مسلمان** قطعات زمین را معین کرد.

حالا **محمد** راه خود را بعمق سرزمین باز کرد و به شهر با استحکامات نظامی **نیرا** نزدیک کناره های رود **سند** رسید. در اینجا او با دو **بودائی**، مانک (سامانی)<sup>15</sup>، روبرو شد کسانیکه مذاکرات را آغاز کردند. آنها صلح کردند و آمدن او را بشهر خوشامد گفتند و باو تدارکات دادند.<sup>16</sup> همچنانکه او بسوی بالای رودخانه پیشروی میکرد، این سرمشق تکرار میشد، و مانک های **بودائی** بکرات بمانند صلح سازان عمل میکردند. بنابر **چاچ نامه**<sup>17</sup> شهر **سیویستان** بخاطر دو دستگی در میان مردم محلی شهر سقوط میکند. در یک سمت گروه **بودائی** ها، و در سمت دیگر فرمانده **هندوی** پادگان بود. **بودائی** ها به فرمانده پادگان گفتندکه آنها جنگ نخواهند کرد: "دین ما صلح است و عقیده ما خواستن خوبی برای همه است. بنابر ایمان ما، جنگیدن و کشتار مجاز نیست. ما هرگز با ریختن خون همراهی نخواهیم کرد." آنها افزودند از آن میترسند که **عربها** تصور کنند آنها پشتیبان فرماندارند و بانها حمله کنند. آنها باو اصرار کردن که با **عربها** قرار دادی ببندد چون "گفته شده است **عربها** به کلام خود وفادارند. آنچه بگویند انجام میدهند." وقتیکه فرماندار از شنیدن توصیه آنها خود داری کرد، آنها پیکری پیش **عربها** فرستادند و گفتند تمام کشاورزان، صنعتگران و مردم معمولی فرماندار را ترک کرده اند و او حالا نمیتواند مقاومت طولانی بکند. پادگان یک هفته خود را نگهداشت پیش از اینکه فرمانده شبانه فرار کند. **مسلمانها** وارد شهر شدند، که بنا بر سنت غارت شد، بجز دارائی های گروه **بودائی**. مانند همیشه در **چاچ نامه**، جدا کردن واقعیت از توهم مشکل است، اما داستانواره پیشنهاد میکند که آسوده گرائی **بودائی** ها ممکن است یکی از عوامل موفقیت نظامی **عربها** باشد که جدائی بین مردم معمولی و طبقه جنگجوی **هندی** به **مسلمانها** اجازه داد که تعدادی شهر را نسبتاً باسانی بگیرند.

در هنگام این رزواره نظامی بود که 4000 مرد از قبیله زات به **محمد** پیوستند، و بطور قابل ملاحظه ای نیروی او را افزودند.

هنوز **داهیر** بعنوان رهبر مقاومت باقی مانده بود. **محمد**، در غرب **سند**، با او آنطرف رودخانه در گیر شد.<sup>18</sup> **چاچ نامه** گزارش جزئیات چگونگی گذشتن **محمد** از رودخانه را برای حمله به **داهیر** میدهد.<sup>19</sup> او تصمیم میگردد پلی از قایق ها بسازد و قایق جمع آوری میکند و آنها را با ریختن شن و قلوه سنگ پر میکند و قایق ها را با الوار چوبی بهم میبندند. در این میان، پشتیبانان **داهیر** در شرق رودخانه گرد آمده بودند تا با پیاده شدن آنها مخالفت کنند. **محمد** دستور داد تا تمام قایق ها میباید با هم آورده شود در کناره غربی تا وقتیکه یک ردیف آنها به بلندی پهنای رودخانه بشود. سپس سربازان مسلح شجاع در قایق ها جمع شدند و تمام خط قایق ها به جریان آب افتادند و چرخیدند تا وقتیکه به آنسوی رودخانه رسیدند. بیدرتنگ **عربها** بی ایمان ها را با انبوهی از تیرهای رها شده از کمان پس نشانند و مردان سوار و سربازان پیاده پا بخشی گذاشتند.

در گیری نهائی بین **محمد بن قاسم** و **داهیر** در چند خط کوتاه با **بلاد حاری** داده شده است اما در **چاچ نامه** با عبارت های برجسته ای توصیف شده است. ارتش **سند** تشکیل شده بود از 5000 سرباز کهنه کار (یا 20000 سرباز پیاده) و شصت فیل. **داهیر** بروی فیل سفیدی نشسته بود، با کمانی با زه بتنگی کشیده شده، با دو زن خدمتکار در تخت روان، یکی برای دادن برگ جویدنی **بیتلف** دیگری برای تامین کردن تیر کمان او. در آنجا از هر دو طرف سخن سرائی هائی شده بود و نام شماری از **عربهای** جنگجو داده شده است، یک نشان مطمئن کننده که این بخش از **چاچ نامه** دست کم بروی یک مبدا **عربی** بنا شده است. بما همچنین گفته شده است چگونه **عربهای** که پیش از این به نیروهای **داهیر** پیوسته بودند، برای دلیل هائی که توضیح داده نشده است، حالا برگشتند تا اطلاعات حیاتی را در باره حرکت های مخالفش به **محمد بن قاسم** بدهند. در جنگ درنده واری که بدنبالش آمد، **مسلمانها** تیرهای آتشین بکار بردند تا تخت روان **داهیر** را که در آن میجنگید باتش بکشند و فیل خود را بداخل آب انداخت. **داهیر** دستگیر شد و سرش از بدن جدا شد. بدن او با دو دختر برده ای که با او در تخت روان بودند شناسائی شد. تاریخ ورز **مداننی** شعر کوتاهی از پیروزی را حفظ کرده است که گفته شده با کسیکه **داهیر** را کشته گفته شده است:

اسب ها در نبرد **داهیر** و نیزه ها / و **محمد بن قاسم بن محمد** / شاهد باشید که من بدون ترس تعدادی از آنها را پراکنده کردم / تا وقتیکه من به رئیس آنها با شمشیرم رسیدم. / و او را رها کردم تا در خاک بغلند. / خاک بر گونه های بدون بالش او.<sup>20</sup>

شکست و مرگ **داهیر** بمعنی پایان مقاومت سازمان یافته بود. خیلی از زنان **داهیر** خودکشی کردند، خود را سوزاندند، خدمتکارانشان و دارائیشان را سوزاندند، تا اینکه اسیر شوند. **چاچ نامه** در دهان خواهر پادشاه مرده سخن سرائی کوتاهی را میگذارد: "شکوه ما سپری شده است و دوران زندگی ما خاتمه یافته است. چون در اینجا هیچ امید امنیت و آزادی نیست، بگذارید چوب آتش و پارچه و نفت جمع کنیم. من فکر میکنم بهترین چیز برای ما سوزاندن خود و خاکستر شدن است تا شوهران خود را در دنیای دیگر بتندی دیدار کنیم."<sup>21</sup> تمام آنها وارد خانه ای شدند، آنرا آتش زدند و زنده سوختند. باوجود این فداکاری، وقایع نگار میگوید که خیلی از زنهای طبقه بالا با زیبایی شگفت انگیز برای **حجاج** به **بغداد** فرستاده شدند. او بنوبت خود آنها را به دربار خلیفه رد کرد، جائیکه آنها فروخته شدند و یا به نزدیکان و پشتیبانان داده شدند. باقی مانده نیروهای **داهیر** تا **براهامان آباد** تعقیب شدند، نزدیک جائیکه بعداً شهر **مسلمان منصوریه** بنیاد گذاشته شد، جائیکه دوباره آنها شکست داده شدند. **چاچ نامه** گزارش کردار **محمد بن قاسم** با ساکنان **براهامان آباد** را نگه میدارد که احتمالاً نکته های زیادی را منعکس میکند که از تسخیر **مسلمان** برآمده است. پاسخ بیدرتنگ او زنده نگهداشتن تمام صنعتگران، معامله گران و مردم معمولی و اعدام تمام طبقه نظامی بود.<sup>22</sup> او بزودی پی برد که میباید مقامات محلی را برای مدیریت استخدام کند. اولین حرکت او گرفتن آمار از کسبوزران و صنعتگران بود، کسانیکه مجبور بودند **اسلام** دیگر شوند و یا مالیات انفرادی بدهند. او سپس رئیس های دهکده ها را منصوب کرد تا مالیات گردآوری کنند. در این میان **براهمین** ها تلاش میکردند تا شأن خود را در رژیم جدید محفوظ نگهدارند. آنها با سرها و ریش های تراشیده پیش **محمد بن قاسم** آمدند، بعنوان نشانه حقارت، و از او درخواست کردند. آنها اول تضمین امنیت بجاماندگان خانواده **داهیر** را گرفتند، که شامل همسر او **لادی** میشد، که از خلوتگاه خود

بیرون آورده شده بود. گفته شده است او با **محمد بن قاسم** خریداری شد و همسر او شد.<sup>23</sup> جالب است تا این مقایسه شود با ازدواج هم زمان پسر **موسی بن نصیر**، تسخیر کننده **ال اندلس**، با دختر پادشاه **ویسوکوتیک رودریگز**. در هر دو مورد تسخیر کنندگان **عرب** در جستجوی اتحاد با خانواده قانون ورز قدیمی بودند، شاید باین امید که فرزندان آنها قانون ورزان ارثی شوند. در هر صورت، هر دو مورد با کردار نیرومند دولت **دمشقی** خنثی شدند.

سپس **براهمین** ها توضیح دادند چگونه آنها در رژیم گذشته خیلی سربلند و محترم شده بودند. **محمد** گفت آنها میباید مجاز بداشتن مزیت های یکسانی باشند همانطور که آنها زیر دست شاه **چاچ** پدر **داهور** بهره میبردند. این شأن با فرزندان آنها باید بارت برده شود. سپس **براهمین** ها جمع آور کننده درآمدها را پراکنده کردند. بانها اجازه داده شد تا سهم سنتی خود را از صنعتگران و تاجرها ننگه دارند.

شکایت های بیشتری از پاسداران معبد **بودائی** ها برخاست.<sup>24</sup> آنها پیش از این با هدیه های بخشندگان بجا میماندند اما این بخشندگی خشک شده بود چون مردم از سربازان **مسلمان** میترسیدند. آنها گریه و زاری میکردند، "حالا معبدهای ما متروک شده اند و در ویرانی اند و ما هیچ فرصتی نداریم تا مجسمه های خود را بپرستیم. ما التماس میکنیم که فرماندار دادگر بما اجازه دهد تا معبدهای **بودائی** خود را تعمیر کنیم و بسازیم و به پرستش خود مانند پیش از این ادامه دهیم." اینرا **محمد** برای **حجاج** نوشت، کسیکه پاسخ داد، تا زمانی که آنها خراج خود را میپردازند **مسلمانها** حق دیگری بر آنها ندارند، بنابر این بانها باید اجازه داده شود تا معبدهای خود را مانند پیش نگهدارند. در گردهمایی که درست بیرون شهر برپا شد، **محمد** تمام رئیس ها، سرپرستان و **براهمین** ها را جمع کرد و بانها اجازه داد تا معبدهای خود را بسازند و به تجارت با **مسلمانها** ادامه دهند. او همچنین بانها گفت با **براهمین** ها مهربان باشید و روزهای مقدس آنها را جشن بگیرید آنچنانکه پدران و پدر بزرگ های آنها پیش از این داشتند و، شاید از همه مهمتر، از هر صد درهم سه درهم از در آمد جمع شده را به **براهمین** ها بپردازند و بقیه آن را به خزانه بفرستند. همچنین مقرر کرد که به **براهمین** ها (فرضاً آن کسانی که از درآمد مالیاتی بهره ای نمیبردند) اجازه داده میشد از دری به در دیگر با کاسه های مسی دوره گردی و گدائی کنند، و دانه های بلال جمع کنند و آنها را هر طور که آرزو دارند بکار ببرند.

مشکل بزرگتر شأن **جات** ها بود.<sup>25</sup> مشاوران **محمد** شأن پائین آنها را توصیف کردند و اینکه چگونه بر ضد آنها در زمان پادشاهی **چاچ** تبعیض میشده است: آنها مجبور بودند لباس خشنی بپوشند؛ اگر اسب سوار میشدند اجازه نداشتند زین یا دهنه بکار ببرند اما تنها پتو میتوانستند بکار ببرند، آنها مجبور بودند سگ به همراه خود ببرند تا بتوانند آنها را شناسائی کنند، آنها مجبور بودند شب و روز بعنوان راهنما گشتندگان را کمک کنند؛ و اگر یکی از آنها مرتکب دزدی میشد، فرزندان او و دیگر اعضای خانواده اش میباید بداخل آتش انداخته میشدند تا بسوزند. بکوتاهی، "آنها همه طبیعت وحشی یک جانور را داشتند. آنها همیشه مجرم بوده اند، و قانون را اطاعت نمیکردند و همیشه در راه ها راهزنی میکردند." **محمد** باسانی قانع شد که اینها "یک مردم شروری هستند" و برطبق آن میباید با آنها رفتار شود.

این گفتمان خیلی جالبی است، نه چونکه آنها ضرورتاً نوشتار درستی از چگونگی افتادن اتفاق بود بلکه برای آنچه آنها بما میگویند در باره سکونتگری **مسلمانها** و چگونه مردم آن را میدیدند. آن در سطحی بیشتر آشکار اینرا نشان میدهد که چگونه **مسلمانها** افراد مدیریت موجود را نگهداشتند و ساختار اجتماعی مسلط را بطور کلی دست زدند. گزارش در خدمت دو هدف است، یکی برای این بود که بشنوندگان **مسلمان** توضیح دهند که چطور **براهمین** ها به با نفوذ بودن خود در زیر یک دولت بشدن **مسلمان** ادامه دادند، و چرا معبدها میباید تحمل میشد. آنها همچنین نشان میدهند چگونه **بودائی** ها میباید تحمل میشدند و اجازه میافتند تا دین خود را داشته باشند. به تمام غیر **مسلمانها**، نشان داده شد چگونه شأن آنها بوسیله پدران بنیان گذار **اسلام سندی**، **محمد بن قاسم** و مشاور بزرگ او خود **حجاج** پذیرفته شد. برای **جات** های بدبخت، آنها بسادگی نشان دادند که آمدن **اسلام** اصلاً بهره ای برای آنها نمیآورد.

پیشروی نظامی **محمد بن قاسم** حالا چیزی شد از پیشرفت پیروزی، در یک مرحله **مسلمانها** با مردمی که با موسیقی فلوت و طبل میرقصیدند استقبال شدند. وقتیکه او پرس و جو کرد، باو گفته شد آنها همیشه از قانون ورزان تازه خود اینگونه استقبال میکنند.<sup>26</sup> هدف اصلی بعدی **ال- رار** بود، که بعنوان بزرگترین شهر در **سند** توصیف شده بود. پسر **داهیر فوفی** در شهر برای خود استحکامات نظامی ساخته بود و تمایل داشت تا مقاومت کند. بنابر **چاچ نامه**،<sup>27</sup> **فوفی** و مردم شهر **ال- رار** معتقد بودند که **داهیر** هنوز زنده است و او بزودی میاید تا آنها را نجات دهد. حتی وقتیکه **محمد** بیوه او **لادی** را نشان داد و بانها اطمینان داد که او مرده است، مدافعان زن او را متهم به توطئه با "گاو خوران" کردند و بر ایمان خود تاکید دوباره کردند که او با یک ارتش نیرومند خواهد آمد تا آنها را نجات دهد. بنابراین گزارش خیالبافانه، آنها تنها با شهادت جادوگر محلی قانع شدند. وقتیکه با او مشورت شد، آن زن به خلوتگاه خود رفت و وقتیکه بعد از چند ساعت نمایان شد گفت او بدنیاال **داهیر** در تمام دنیا سفر کرد، و یک **جوژ هندی** برای اثبات سفرش به **سیلان** نشان داد، و نشانه ای از **داهیر** ندید. این اطلاعات خیلی از ساکنان را قانع کرد که آنها میباید مذاکرات با **محمد** را آغاز کنند، که شهرت او برای پرهیزکاری و دادگری بخوبی شناخته شده بود. آن شب **فوفی** و اطرافیان فرار کردند، و وقتیکه **عربها** روز بعد حمله بشهر را شروع کردند، تجار و صنعتگران سر مذاکره را باز کردند، با گفتن اینکه آنها وفاداری خود را به **براهمین** ها رها کرده اند و متقاعد شده اند که نیروی **اسلام** پیروز خواهد شد. بعد از دریافت اطمینان که آنها تمام عملیات نظامی را ترک میکنند، **محمد** پیشنهاد آنها را پذیرفت. جمعیت دور پرستشگاهی بنام **نوبهار** گرد آمد (نام یکسانی مانند پرستشگاه **بودائی** بزرگ **بلخ**) آنها خود را در برابر مجسمه مرمر و مرمر سفید بزمین انداختند. **محمد** از نگهدار معبد پرسید این مجسمه کیست. او همچنین یکی از

دست بندها را از دست مجسمه برداشت. وقتیکه نگهبان متوجه شد که آن ناپدید شده است، **محمد** با او شوخی کرد، چطور ممکن است که خدا نداند چه کسی دست بند را برداشته است. سپس او در حال خنده آنرا نشان داد و به دست برگرداند.

بعد از تسلیم **محمد** دستور اعدام شماری از مردان جنگجو را داد، اما **لادی** دخالت کرد، با گفتن اینکه مردم شهر "سازنده ها و تاجرهای خوبی بوده اند، کسانیکه در زمین خود بخوبی کشاورزی میکنند و همواره خزینه را پر نگهداشته اند"، بنا بر این **محمد** آنها را بخشید. یک بار دیگر داستانواره بسازش ها و روابط کاری اشاره میکند که به همراه تسخیر میامد: معبد دست نخورد و کسب و کار زندگی بیشتر ساکنان بدون ایستادگی ادامه پیدا کرد. تسخیر کنندگان **مسلمانان** جشن گرفته شدند، نه برای اوج خشکی اجرای هنجارهای **اسلامی**، اما برای تحمل و کردار شوخ طبع آسانگیر آنها. در زمانی درست یکسان، این نشانه واره ای معکوس با ویرانی معبد ها و مجسمه های مذهبی در دوران تسخیر **عرب** ماورای **آمودریا** است. مشکل است تا دانسته شود که این نتیجه نزدیک شدن **بودائی** های آسانگیر بوده است یا چونکه بسادگی شمار **عربها** آنچنان اندک بوده است که نمیتوانستند به سنت های موجود دست بزنند. وقتیکه شهر کاملاً تسلیم شد، **محمد** دو نفر **عرب** از پیروانش را مسئول شهر بجا گذاشت، و ترغیب شان کرد که با مردم کرداری مهربانانه داشته باشند و از آنها نگهداری کنند.

**مولتان** شهر اصلی دیگر بزودی سقوط کرد. تسخیر بوسیله **عربهای** پیروز "باز کردن خانه طلا" نامیده شد، و به دورترین نقطه ای که **مسلمانها** در این مرحله در **سند** پیشروی کرده بودند نشانه زد. شهر ثروتمند بود و معبد **بودائی** آن مرکز زیارتی بزرگی بود. ساکنان مقاومت دلیرانه ای کردند و **مسلمانهای** محاصره کننده کمبود ترکات داشتند، و مجبور شدند خراهای خود را بخورند. پایان وقتی آمد که بانها نشان داده شد چگونه آب آشامیدنی وارد شهر میشود و آنها توانستند تامین آب را قطع کنند. مردم بدون شرطی تسلیم شدند. همه مردان به سن جنگیدن و کشیش ها را کشتند و زن ها و بچه ها را برده گرفتند. **مسلمانها** مقدار فراوانی طلا بدست آوردند.<sup>28</sup> کنجکاوانه، یک باور قدیمی وجود دارد که **خالد بن ولید**، کسیکه در تاریخ بنام تسخیر کننده **سوریه** شناخته میشود، در **مولتان** دفن شده است و آرامگاه مفروض او قدیمی ترین ساختمان **مسلمان** در شهر است.

تسخیرها در **هندوستان** پیروزمندان را با نوع جدیدی از مشکل روبرو کرد. در بیشتر سرزمین هائی که **مسلمانهای** اولیه تسخیر کردند، اکثریت مردم میتوانستند "مردم اهل کتاب" در نظر گرفته شوند، آن بدین معنی بود که بانها اجازه داده میشد زندگی و دارائی خود را داشته باشند و مراسم دینی خود را اجرا کنند تا وقتیکه قانون ورزی **مسلمانان** و شان **دهامی** خود را بپذیرند. بعد از تسخیر ایران، بمرور زمان پذیرفتند که **زرتشتیان** را همچنین میتوان "مردم اهل کتاب" در نظر گرفت. مشکل در **سند** این بود که بیشتر جمعیت **بودائی** و یا **هندو** بودند، با تصویرها و مجسمه های مجلل که روشن و ساده چیزی بیشتر از پرستیدن بت نبود. بزودی **عربهای** تسخیر کننده **هند** دین ورزی آتشین خود را با کردار گرانی دستکاری کردند. بعد از گرفتن **ال - رار**، **محمد** دلیل آورد که "بودا خانه ها مانند کلیسای **مسیحی** ها، کنیسا های **یهود** ها و آتشکده های **مغان** هستند" و آنها میباید بطور یکسانی محترم شمرده شوند. در کردارگرانی این بدین معنی بود که **بودائی** ها و **هندوها** عملاً میباید بعنوان **دهامی** ها پذیرفته میشدند. در موارد زیادی **براهمین** های محلی و مانک های **بودائی** به گرداندن مدیریت مکانی برای سروران **مسلمان** خود ادامه دادند.

بوسیله وقایع در قلب سرزمین **مسلمان** تسخیر ابتدائی بناگهائی بپایان رسید. وقتیکه برای سه سال و نیم **محمد** در **سند** بود، در 715، تغییر بنیادی در آنجا در دولت ایجاد شد. **حجاج** که از نزدیکان و پشتیبان **محمد** بود در 714 مرد، و خلیفه **ولید اول** سال بعد او را دنبال کرد. جانشین شدن **سلیمان** بر تخت سلطنت **اموی** شاهد واکنش خشونت آمیزی بر ضد **حجاج** و مقامات منصوب شده او بود. به **محمد** بدون تشریفات رسمی دستور داده شد تا به **عراق** برگردد، جائیکه او بوسیله فرماندار جدید زندانی و شکنجه شد و بزودی در اسارت مرد. او بهتر از این را سزاوار بود، مانند هم زمان های خود، **قنیه بن مسلم** در **خراسان** و **موسی بن نصیر** در **اسپانیا**، او پی برد انجام داده های او در خدمت **اسلام** در برابر رقابت های سیاسی انتقام جویانه حمایتی باو نمیدهد.

برکناری **محمد** عملاً بپایان جنگجویی فعال نشان زد. در دوران کوتاه قانون ورزی او، **محمد** پایه های رسوخ **مسلمانان** را در شبه قاره **هند** ریخت. او چارچوب قانونی و نمونه واری را برقرار کرد که به **مسلمانها** اجازه داد با **بودائی** ها و **هندوها** در صلح زندگی کنند. در مقایسه با **مسلمانهای** اشغال کننده بعدی شبه قاره مانند **محمود غزنوی** در اوایل قرن یازدهم، او شهرتی برای ملایم بودن، انسانیت و تحمل کردن برجا گذاشت، و محلی ها برای از چشم افتادن او زاری کردند.<sup>29</sup> او همچنین مقدار زیادی پول ساخت. گزارش داده شده است **حجاج** یک صفحه موازنه پرداخت و دریافت از تمام این جنگجویی ها درست کرده بود. او حساب کرد که 60 میلیون دینار برای اسلحه و ابزار و پرداخت به نیروهای **محمد** خرج کرده بود، اما سهم او از چپاول به 120 میلیون دینار رسید، با هر مقیاسی یک سود خیلی زیاد.<sup>30</sup> طبق معمول، در ارقام **عراق** شده است، اما این تنها نوشته ای است که ما داریم از یکنفر که اقدام به محاسبه این چنین روشن در تمام تاریخ تسخیرهای **مسلمانهای** اولیه کرده است. این مقدار پول روشن میکند که چنین اعزام های نظامی میتوانست راه خیلی مفیدی برای تولید در آمد باشد.

حالا **مسلمانها** تملک بیشتر دره پائین **سند** را داشتند. ناحیه ای از **مولتان** بطرف جنوب تا دهانه رودخانه **سند** محدوده سکونتگری **مسلمانها** در شبه قاره **هند** را معین میکرد. و از بقیه **هندوستان** با کوربری جدا میکرد که حالا **پاکستان** را از **هند** در شرق **سند** مجزا میکند. در شمال **مولتان**، **پنجاب** از اختیار **مسلمانها** تا اوایل قرن یازدهم خارج بود، تا وقتیکه **غزنویان** از شرق **افغانستان** قانون ورزی **مسلمان** را بیشتر به شمال و شرق توسعه دادند.

یک حاشیه نویسی جالبی درباره تسخیر عرب در **سند** وجود دارد. همانطور که ما دیدیم، تعدادی از **زات ها** پیش از آمدن اسلام در عراق سکونگری کرده بودند. در نتیجه درگیری **مسلمانها** در سرزمین بومی آنها در دره **سند** خیلی بیشتر از **زات ها بعراق** آمدند. بزودی خلیفه اموی تعدادی از آنها را به همراه گاو های آبی شان به دشتهای گرم اطراف **آنتیوچ** در شمال سوریه منتقل کرد. بعداً بعضی از آنها در شمال سوریه در حمله های غارتگرانه **بیزانتینی ها** به **عین ضریا** اسیر شدند و به همراه زنها و بچه هایشان با گاو های آبی پر قیمت شان برده شدند. در قرن یازدهم کولی هائیکه بزبان **یونانی آتسینگانوی** سخن میگفتند در محلات **کانستنتین پل** پدیدار شدند. **زات های عراق** عناصر نا آرامی در جمعیت باقی ماندند، اما بعد از تاریخ سال 1000 ناپدید شدند. در 1903 ام. جی دی **جیاجی**، شرق شناس بزرگ **هلندی**، نوشتار ویژه ای منتشر کرد که در آن او پیشنهاد کرد که این **زات ها** دست کم منشأ بعضی از **کولی های اروپا** هستند.<sup>31</sup> **زبان کولی ها** بروشنی منشأی در شمال غربی **هند** دارد، و ممکن است آنها از شمال سوریه از راه امپراتوری **بیزانتین** به **بالکان** مهاجرت کرده باشند، جائیکه آنها در قرن پانزدهم اول پدیدار میشوند. در هر صورت، این گواه مستقیمی ندارد، و این فرضیه بیشتر از یک گمان زنی دلفریب باقی مانده است.

## اسپانیا و پرتقال

تسخیر **اسپانیا** و **پرتقال** بشدتی تند انجام شد، در نوشتارهای **عربی** با نام **ال اندلس**، یک کلمه ای که منشأ آن تقریباً غیر روشن باقی مانده است، شناخته میشود. نیروی قابل ملاحظه ای از **مسلمانها** از تنگه **جبل الطارق** در 711 گذشتند، و با 716 بیشتر شبه جزیره به یک شکل و یا شکل دیگری بزیر قانون ورزی **مسلمان** رفت. وقایع در شبه جزیره **ایبریا** بسختی توجه وقایع نگارهای مهم را جلب کرد که پایه درک ما از شکل گرفتن کشور **مسلمان** در **خاور میانه** را میریزند. بحرکت افتادن خود سنت تاریخی **عرب اندلیسی** آهسته بود. پاره ای از نوشته های پراکنده وجود دارد، بطور قابل ملاحظه کارهای **ابن عبد الحاکم مصری** از قرن نهم، اما تا قرن دهم نبود، که اقدامی انجام گرفت، 200 سال بعد از تسخیر ابتدائی، با یک مهاجر **ایرانی** بنام **رازی**، تا سنت های یادواره ها و افسانه های تسخیر را گردآوری کند و آنها را بر پایه زمانی سازمان بندی کند. شگفت آور نیست که گزارش جزئیات معین را کمبود دارد و پراز افسانه و گپیچ کننده است. منابع **عربی** میتوانند مقایسه شوند با، و تا حدودی مقایسه شوند بر ضد، یک وقایع نگار که با اصطلاح 754 نامیده شده، که آخرین سال یادداشت ها است. این کار کوتاه **لاتین** نکته های مهم اسکلت یک داستان واره را فراهم میکند. احتمالاً در **کوردوا** با یک **مسیحی** که برای مدیریت محلی **مسلمان** کار میکرد نوشته شده است. گزارش تسخیر **مسلمان** بطور غربی و واقعگرانه و تقریباً تماماً نگران موضوع های غیر دینی هست. در هیچ مرحله ای ذکر نمیکند که اشغال کنندگان **مسلمانند** و یا دین آنها از مردم **اسپانیا** متفاوت است.

در همان سالی که **محمد بن ال قاسم دیبال** را میگرفت و بسوی بالای دره **سند** پیشروی میکرد، فرمانده **بربر** جایگاه دور افتاده **تجیر**، **طارق بن زید**، نقشه میریخت تا مردان خود را از تنگه **جبل الطارق** به جنوب **اسپانیا** بگذرانند. شگفت آور نیست که او به آن جهت نگاه میکرد- **صخره جبل الطارق**<sup>32</sup> و تپه های پشت **تاریفا** از ساحل **آفریقا** بروشنی دیده میشوند. جستجو برای تسخیر و چپاول میباید خیلی وسوسه کننده میبود، و در آنجا **بربرهای** فراوانی بودند که بتازگی **باسلام** دیگر شده بودند کسانیکه امیدوار بودند از شان جدید خود بعنوان تسخیر کننده ها نه تسخیر شده ها بهره ببرند.

**طارق** ممکن است از یک آشوب سیاسی بزرگ تازه در پادشاهی **ویسگوئیک** در **اسپانیا** آگاه شده باشد. **ویسگوئوت ها** شبه جزیره **ایبریا** را در قرن پنجم تسخیر کردند. آنها از پایتخت شان در **تولیدو** یکی از موفقترین پادشاهی های **آلمانی** را قانون ورزی کردند، که سرزمین های غربی امپراتوری روم را گرفته بودند. اگر چه پادشاهی تقریباً برای سه قرن وجود داشت، دلالتی به ناتوانی و یا زوال آن وجود نداشت. درست است که شهرها کوچک و نسبتاً توسعه نیافته بودند و بیشتر کشور بطور پراکنده ای سکونتگری شده بود، اما پادشاهی نیرومند و پیروز بود و در آنجا سنت شورش داخلی و یا جدائی طلبی وجود نداشت. کلیسا بخوبی برجا شده بود و شوراهائی طولانی و پی در پی در **تولیدو** برگزار میشد که به شوق زندگی و فعالیت سازمان یافته آن گواهی میداد.

در اینصورت، این فکر که گروه کوچکی از **بربرها** با تعدادی افسر **عرب** میتوانستند به این کشور نیرومند حمله کنند و آن را نابود کنند بیشتر ناموجه بود. در هر صورت، پادشاهی دوران بحرانی کوتاهی را میگذرانند. در 710 شاه **ویتیزا** مرد. او پسران بزرگی برجای گذاشت، اما بدلالی که ما کاملاً نمی فهمیم تخت پادشاهی با **رودریگز** اشغال شد، یک اشراف زاده نیکه امکان داشت و یا نداشت که با خانواده پادشاهی نسبت داشته باشد. پسران **ویتیزا**، و دوستان و متحدین آنها، نیرومند و رنجیده بودند. **رودریگز** زمانی نداشت تا توان ورزی خود را پیش از اشغال **مسلمانها** برجا کند. همچنین **طارق** برای نقشه اشغال خود دلیل بیشتری برای تاخیر نکردن داشت. مردانی که او فرماندهی میکرد بیشتر **بربرهانی** بودند که بارتش **مسلمان** در چند سال گذشته پیوسته بودند. غیر محتمل است که برای پادشاه دادن و وابستگی آنها به ایمان جدید برنامه منظمی برای پرداخت ریخته شده بود. اگر او میخواست وفاداری آنها را نگهدارد، او منشأ درآمدی بسرعت احتیاج داشت. **اسپانیا** جای آشکاری بود که در آنجا این کار میتوانست انجام شود.

در ابتدائی ترین کار **عربی** که تسخیر را توصیف میکند، در تاریخ ابن **عبد الحاکم**،<sup>33</sup> برجستگی قابل ملاحظه ای به داستان "**جولیان**" داده شده است. این شخص مرموز گفته شده است سرور **سوتا** بوده است، یک شهر بندری درست شرق **تنجیر** که ممکن بود هنوز زیر سروری **بیزانتین** میبود. بنابر وقایع نگار، "**طارق**" نامه ای به **جولیان** نوشت، از او ستایش کرد و هدیه رد و بدل کردند. حالا **جولیان** دخترش را نزد **رودریگز** فرستاده بود (پادشاه **ویسیگوتیک اسپانیا**)، برای آموزش و دستور گرفتن، و **رودریگز** او را آبلتن کرده بود. وقتیکه این خبر به **جولیان** رسید، او گفت، "من نمی توانم ببینم چگونه میتوانم او را تنبیه کنم یا بحساب او برسم مگر اینکه **عربها** را برضد او بفرستم". سپس او ادامه میدهد برای اینکه توصیف کند چگونه **جولیان** تعدادی مرد را در یک شب منتقل میکند و کشتی های خود را به ساحل **افریقا** پس میفرستد تا بعداً تعداد بیشتری بیاورد. در طرف **اسپانیایی** مردم بآنها توجهی نکردند چون آنها مانند کشتی های تجارته بودند که اغلب میرفتند و میامدند. **طارق** با آخرین کشتی آمد و ناوگان در **الجسیراس** باقی ماند در هنگامیکه ارتش **مسلمان** بطرف شمال پیشروی میکرد، تنها برای اینکه اگر چیزی بخطا میرفت و آنها میباید نجات داده میشدند. غیر ممکن است تا دانسته شود که آیا حقیقتی در این داستان وجود دارد و یا **جولیان** هرگز در حقیقت وجود داشته است. در هر صورت، این برداشته ای از داستانوناره های نمایشی معمولی **عربی** تسخیر نمیباشد، و آن ممکن است واقعیتری را منعکس میکند که یک نارضایتی گسترده از پادشاهی **رودریگز** در آنجا بوده باشد.

این احتمالاً در آپریل و یا می 711 بود که **طارق** نیروی کوچکش را سوار قایقها کرد تا آنها را از تنگه بگذراند. نا محتمل است که نیرو بیشتر از 7000 مرد بوده باشد، که **عربها** اقلیت کوچکی از آنها بودند. ممکن است تمایل بسادگی اقدام به یک حمله غارتگرانه بزرگ بوده باشد. وقتیکه گذشتند **مسلمانها** توانستند "جزیره سبز" را بگیرند، جائیکه بندر **الجسیراس** امروز قرار دارد. این میباید پایگاه میشد اما همچنین بانها اجازه عقب نشینی بساحل **افریقا** را میداد اگر وقایع چرخش بدی میکرد.

در دورترین مکان پادشاهی خود، **رودریگز** در حال جنگیدن با شورشیان **باسکی** بود. وقتیکه او از حمله غارتگرانه **مسلمانها** آگاه شد بسرعت بطرف جنوب رفت، و توقف کوتاهی در کوشک خود در **کوردوا** کرد تا مردان بیشتری را گردآورد. مانند **هارولد** از انگلستان و **آنگولو-سکسون ها** در نبرد **هیسٹینگ** در 1066، برای اینکه با اشغالگران روبرو شود ارتش او میباید با رژه واره نظامی طولانی از پای در آمده باشد. **طارق** سیاست محتاطانه ای را دنبال کرد. بجای پیشروی کردن برای حمله به **سرویل** یا دره **گودالگوویور**، او نزدیک به پایگاه خود باقی ماند و درخواست نیروی تقویتی از **افریقا** کرد؛ 5000 **بربر** دیگر رسیدند، که احتمالاً کل نیروی او را به 12000 مرد رساند. گفته شده است که تعدادی از پارتیزان های پسران **ویتیزا** که با شاه مخالف بودند همچنان باو پیوستند. نقش "مخالفت" **ویسیگوتیک** جدال برانگیز است. در چشم **اسپانیایی** های مدرن آنها به آسانی دیده میشوند که خائن هستند، اگر آنها در حقیقت به اشغالگران **مسلمان** کمک کرده بودند. از جهت دیگر، مانند بیشتر معاصرانشان، آنها احتمالاً اشغال **مسلمانان** را چیزی نه بیشتر از یک حمله غارتگرانه میدیدند، که حداکثر بیشتر از یک فصل تابستان نمیکشید. آنها نمیتوانستند بدانند که **مسلمانها** بخشی از شبه جزیره **ایبریا** را برای 800 سال آینده قانون ورزی خواهند کرد.

ممکن است اشغالگران **مسلمان** در میان اجتماع **یهودها** در شبه جزیره **ایبریا** از مقداری پشتیبانی بهره برده باشند. با انعکاسی آشکار در میان معاصران این همچنین یک موضوع خیلی جنجال برانگیز بود. واقعیت این است که ما برای آن هیچ مدرک محکمی نداریم. ما میدانیم که پادشاهان **ویسیگوتیک** قانون های ضد **یهودی** خشنی را گذاشته بودند، که با فرمان اینکه تمام **یهودها** میباید به **مسیحیت** دیگر شوند پایان یافته بود. بنابر این، طبیعی خواهد بود که **یهودها** از اشغالگران **مسلمان** بعنوان آزاد کننده بلقوه استقبال کنند. در هر صورت، برای اجرای این قانون هیچ نشانه ای وجود ندارد، و اکیداً هیچ مدرکی وجود ندارد که **یهودها** از **مسلمانها** فعالانه پشتیبانی کرده باشند.

نبرد تعیین کننده در نزدیکی شهر کوچک **مدینا سیدونیا** جنگیده شده است. مکان دقیق ستیز شناسائی نشده اما بطور کلی باور شده که در کنار رودخانه کوچک **گوادلت** بوده است.<sup>34</sup> گزارش نبرد خیلی پراکنده است. وقایع نگار 754 بسادگی مشاهده میکند که "**رودریک** {**رودریگو**} بسوی کوهستان **ترنسداکتین** {مکان آن ناشناس است} رفت تا با **عربها** بجنگد و در آن نبرد تمام ارتش **گوتز**، که حیل گرانه بسوی او آمده بودند در رقابت برای جاه طلبی پادشاهی فرار کردند و او کشته شد. بنابر این **رودریک** بدبختانه نه تنها قانون ورزی خود را از دست داد بلکه وطن خود را نیز از دست داد، رقیبان او همچنین کشته شدند".<sup>35</sup> منابع **عربی** میگویند که نبرد در 19 جولای 711 انجام شد و، مانند وقایع نگار 754، اشاره میکند که چند دستگی در میان رده های ارتش **ویسیگوتیک** پیروزی **مسلمانها** را امکان پذیر کرد و وقتیکه پارتیزان های پسر **ویتیزا** **آخیلا** برگشتند و فرار کردند.<sup>36</sup>

جزئیات هرگز اطمینان دهنده نخواهند بود اما نکته اصلی روشن است: **طارق** و مردان اوشکست بزرگی به ارتش **ویسیگوتیک** وارد کردند، شاه کشته شد و بقیه ارتش با بی نظمی پراکنده شدند.

سپس **طارق** مردان خود را بسوی شرق در امتداد دره **گودالگوویور**، بسوی **کوردوا** برد. در **اسیجا**، در جائیکه راه **رومی** از رودخانه **جنیل** میگذرد، او با اولین مقاومت روبرو شد و شهر را با حمله گرفت. بخاطر بهره گیری از سرعت، او سپس نیروهایش را تقسیم کرد.

هفتصد مرد، همه آنها سوار، زیر فرمان موالی **مُفِیث** به **کوردوا** فرستاده شدند. سقوط **کوردوا** که بزودی پایتخت **اندلس** میشد با مقداری تفصیل، و احتمالاً خیال بافانه، و جزئیات در منابع **عربی** نوشته شده است.<sup>37</sup> وقتیکه **مُفِیث** به **کوردوا** نزدیک میشد در امتداد کناره جنوبی رودخانه **گوادال گویویر**، مردان او چوپانی را اسیر کردند که گله خود را نگهداری میکرد. آنها او را باردوگاه آوردند و شروع ببازجویی از او کردند. او گفت تمام شهروندان مهم و رهبری کننده شهر را ترک کرده اند و تنها فرماندار (بطریق) با 400 گارد و تعدادی غیر جنگجو (دوفا) باقی مانده اند. وقتیکه از او درباره دفاع پرسش شد، آنها همه منظم هستند مگر شکستگی در بالای دروازه ای که به **پل رومی** بروی رودخانه منتهی میشود. آن شب **مُفِیث** مردان خود را از رودخانه گذراند و تلاش کرد از دیوار با کمک قلاب و طناب بالا برود اما ثابت شد که آن غیر ممکن است. آنها پیش چوپان برگشتند، کسیکه آنها را به شکستگی راهنمایی کرد. یکی از **مسلمانها** از دیوار بالا رفت و **مُفِیث** عمامه خود را برداشت و برای بالا کشیدن دیگران آنرا بکار برد. بزودی تعداد قابل ملاحظه ای از **مسلمانها** بالای دیوار بودند. سپس **مُفِیث** بدروازه روی **پل آمد**، که در آنوقت در حال ویرانی بود، و بمردانش دستور داد تا نگهبانان دیوار را محاصره کنند. سپس قفل ها را شکستند و بزودی **مُفِیث** و مردانش در داخل شهر بودند.

وقتیکه فرماندار (که در این گزارش **الملک** نامیده میشود) شنید که آنها وارد شهر شده اند او با چهار صد مرد خود بشرق بداخل کلیسائی که آنها در آن سنگر گرفتند فرار کرد. **مُفِیث** آنرا محاصره کرد. مقاومت برای چهار ماه ادامه داشت تا اینکه یک روز به **مُفِیث** گفته شد که فرماندار خودش فرار کرده است، بقصد برجا کردن مکان نیرومندی در کوهستان های پشت شهر. **مُفِیث** بتنهائی برای تعقیب او حرکت کرد و باو رسید وقتیکه اسب او بچاله ای افتاد و او را پرت کرده بود. **مُفِیث** او را بروی سپر نشسته و در انتظار به زندانی گرفته شدن پیدا کرد. وقایع نگار برای توصیف کردن ادامه میدهد، "او تنها مرد پادشاهی **اندلس** بود که زندانی گرفته شد. تمام بقیه آنها یا شرايطی برای خود درست کردند و یا بدور دست ها فرار کردند مانند **گالیسیا**." سپس **مُفِیث** به کلیسا برگشت. تمام مدافعان اعدام شدند اما زندگی فرماندار نجات داده شد تا او را بتوانند پیش خلیفه در **دمشق** بفرستند.

خود **طارق بسوی تولیدو** پایتخت رفت. بنظر میرسد اکثریت ساکنان این شهر آنرا ترک کرده بودند: بنابر وقایع نگار 754 بیشاپ **سیندرز**، "اعصاب خود را از دست داد و مانند یک مستخدم تا یک چوپان، و برخلاف دریافت های باستانی ها، او گله گوسپندان **عیسی** را رها کرد و بسوی وطن **رومی** خود رفت".<sup>38</sup> تنها داده **ابن عبدل الحکم** به تاریخ گرفته شدن پایتخت و **یسیگوتیک** داستان اتاق مهر و موم شده است، مانند داستان **جولیان**، باینندگان در تاریخ و افسانه رد شده است. بنابر آن در آنجا اتاقی بود (مفروضاً در تولیدو) با قفل های زیاد. هر پادشاهی که بر تخت می نشست قفل دیگری میافزود و هیچکدام اتاق را باز نکردند. **رودریگو** وقتیکه پادشاه شد اصرار کرد که در اتاق را باز کند. بروی دیوار آن تصویر **عربها** را یافت و نوشتاری در آنجا بود که میگفت، وقتیکه در اتاق باز شود، این مردم کشور را تسخیر خواهند کرد.<sup>39</sup>

ممکن است که **طارق** در امتداد راهی که بدره **ابرو** میرود پیشروی کرده باشد، و شاید پیش از برگشتن به تولیدو در زمستان **کودالاجارا** را گرفته باشد. در این میان ارشد او، فرماندار **افریقا**، **موسی بن نصیر**، تصمیم گرفت به چیزی که مانند ماجرای خیلی سود آور دیده میشد بپیوندد. بهار بعدی در 712 او ارتشی 18000 نفره را در ساحل مقابل **جبل الطارق** گرد آورد. این نیروئی کاملاً متفاوت بود از نیروئی که **طارق** سال پیش رهبری کرده بود. اکثریت آنها **عرب** بودند. که شامل تعدادی **طیبیان** (پیروان، مردانی هستند که در نسلی بعد از همدمان پیغمبر **مسلمان** شدند) و رهبران قبایل اصلی **عرب** بودند. در جون 712 ارتش از **الجسیرس** گذشت. بجای اینکه عجله کنند تا با **طارق** در تولیدو دیدار کنند، **موسی** بنظر میرسد تصمیم گرفت تا قانون ورزی **مسلمان** را در جنوب مستحکم کند. او با شهرهای کوچک آغاز کرد، **مدینا سیدونا** و **کارمونا**، پیش از اینکه به **سیویلی** توجه خود را بدهد، یکی از بزرگترین شهرها در شبه جزیر. بنظر میرسد که مقاومت طولانی بوده باشد و پادگان **ویسیگوتیک** شهر را خالی کرد و بطرف غرب عقب نشینی کرد.

سپس **موسی** بطرف شمال در امتداد راه **رومی** به شهر **مردیا** رفت. **مردیا**، حالا یک شهر باندازه متوسط استانی، یکی از پایتخت های **رومی اسپانیا** بود و ویرانه های کلاسیک کوبنده اش هنوز به ثروت و شأن آن گواهی میدهند. در ابتدای دوران **مسیحیت** آن مرکز پر جوش و خروش فرقه **سینت ایلیا** شد. در اینجا **مسلمانها** با مقاومت خیلی جدی بیشتری روبرو شدند که در **سویلی** یا **تولیدو** روبرو شده بودند. بنظر میرسد **موسی** مجبور شده بود برای زمستان 13-712 شهر را محاصره کند و در نهایت شهر تا جون 713 تسلیم نشد. **موسی** سپس برای دیدن **طارق** حرکت کرد، اما پیش از اینکه او اینکار را بکند پسر خود **عبدلعزیز** را به **سویل** فرستاد، جائیکه مقاومت بالا گرفته بود. **موسی** بسوی شرق در امتداد **تاگاس** پیشروی کرد بسوی پایتخت **ویسیگوتیک تولیدو**، که حالا در دست **طارق** بود. در اینجا او زیر دست خود را مجبور کرد تا گنجینه ها و ثروتی را که از کلیساها مصادره کرده بود باو بدهد. منابع **عربی** طبق معمول خیلی به غنائم و تقسیم آن علاقمندند. در این مورد آنها رقابت بین **طارق** و **موسی** را گزارش میدهند. کانون جدال "میز سلیمان" بود، که در قصری خارج از تولیدو نگهداری میشد. این خیلی پر ارزش بود، که از طلا و جواهر ساخته شده بود. **طارق** آن را برداشته بود اما **موسی** اصرار داشت که او میباید آن را داشته باشد. **طارق** بدون میل موافقت کرد که آن را بدهد اما یکی از پایه های آنرا برداشت و یک پایه مشابه برای آن ساخت. **موسی** خود را بعنوان حاکم واقعی در شهر باستانی منصوب کرد در حالیکه **طارق** با رنجش زیاد در **کوردوا** بازنشسته شد.<sup>40</sup> بمانند داستان **جولیان**، بروشنی این نوشتار افسانه ای ممکن است به تنش سیاسی گسترده تری اشاره کند که در این مورد رقابت بین **طارق** و **پیروان بربر** او و **موسی** و ارتش عمدتاً **عرب** او بود.

بهار بعدی (714) موسی دوباره بسوی دره ابرو حرکت کرد. در مرحله ای در آن سال او زاراگوزا را گرفت، جائیکه یک پادگان برجها شد و مسجدی بنیاد گذاشته شد. در دوران آن تابستان، او همچنین لریدا را گرفت، و بسوی بالای راه رومی رفت که به پارسلونا و ناربون میرفت.

خلیفه ها در دمشق معمولاً به تسخیر کنندگان پیروزمند مشوک بودند، میترسیدند شاید بدرستی که ممکن است آنها از اختیار دولت فرار کنند. مرگ ولید اول بدین معنی بود که موسی بن نصیر، مانند محمد بن قاسم در سند، از منصب خود برداشته شود و برای مجازات شدن به عراق برگردانده شود. بهردو موسی و طارق دستور داده شد تا به دمشق بیایند. پیش از رفتن، هر دو ژنرال برای مغلوب کردن مکان های دُور شمال کوهستان ها اقدام به تلاشی کردند. طارق لیون و آسترگا را گرفت و سپس از کوهستانهای کنتابرین گذشت بسوی اویدو و جیجون. خیلی از ساکنان شهرها را رها کردند و بکوهستانهای پیگوس دی اروپا فرار کردند.

تنها بعد از آن هر دو تسخیر کننده تصمیم گرفتند که از دستور خلیفه اطاعت کنند. موسی پسر خود عبدالعزیز را فرمانداری الاندلس، و پسران دیگرش را به فرمانداری ساس و قیروان منصوب کرد. این کردار ساختن یک سلسله در یک کشور را در خود داشت و در شرایط دیگر، در اواخر مرووینگین فرانسه، برای مثال، مسلمان غربی ممکن بود بعنوان یک پادشاهی مستقل شکل بگیرد که با خانواده موسی بن نصیر قانون ورزی میشد. در امپراتوری ابتدائی اسلامی، گروهی که دور افتاده ترین استانها را به مرکز متصل میکردند خیلی نیرومند بودند. در هر دو مورد تسخیرکنندگان قهرمان تحقیر شدند، دست آوردهایشان را از آنها گرفتند و زندانی شدند. احتمالاً هنوز در زندان، موسی در 17-716 مرد. از سرنوشت طارق ما هیچ چیز نمیدانیم، اما او میباید در خاورمیانه در گمنامی کامل مرده باشد.

کار استحکام دادن به تسخیر الاندلس با عبدالعزیز پسر موسی ادامه یافت. احتمالاً در دوران فرمانداری او (16-714) بود که بیشتر پرتقال مدرن و کتلینا بزیر قانون ورزی مسلمان آورده شد، اما اطلاعات در باره طبیعت و شرایط این اشغال خیلی اندک است.

ما در باره تسخیر مکان اطراف موريسا در جنوب غربی اسپانیا بهتر آگاه شده ایم. این مکان با یک اشراف زاده ویسیگوتیک بنام تئودومیر (تادمیر) قانون ورزی میشد. او با عبدالعزیز برای عهدنامه ای مذاکره کرد که نوشتار آن تاریخ آپریل 713 را دارد، و در چندین منبع عربی نوشته شده است.<sup>41</sup>

بنام خدا، خداوند بخشنده مهربان. این نوشتار نوشته شده است با عبدالعزیز بن موسی بن نصیر برای تادمیر بن قابدوش، یک عهد نامه صلحی را برجا میکند و قول پشتیبانی خدا و پیغمبر (که خدا او را بیمارزد و آرامش ببخشد) را میدهد. ما {عبدالعزیز} شرایط خاصی برای او نمیگذاریم و یا هرکسی در میان مردان او، نه او را آزار میدهیم، و نه او را از قدرت برمیداریم. پیروان او کشته نخواهند شد و زندانی گرفته نخواهند شد، و آنها از زنها و بچه هایشان جدا نخواهند شد. آنها اجباری نخواهند داشت در مورد دین، کلیساهای آنها به آتش کشیده خواهد شد، و اشیای مقدس از این قلمرو برداشته نخواهد شد تا وقتی که تنودور صادق باقی میماند و شرایط زیر را که ما برای او میگذاریم اجرا میکند:

او حتی برای هفت شهر مورد علاقه بتوافق رسید، اورهال، والنشیا، آلیکنتی، مولا، بیگاستور، الو و اورسا.

او به فراری ها پناه نخواهد داد، و نه بدشمنان ما، و نه پشتیبانی شده های ما را که از ما بترسند، و نه اطلاعات دشمنان ما را از ما پنهان کنند.

او و هر یک از مردان او همچنین سالیانه یک دینار پرداخت خواهند کرد، به همراه چهار اندازه گندم، چهار اندازه جو، چهار اندازه جوهر آب میوه، چهار اندازه آب سرکه، چهار اندازه عسل و روغن زیتون. برده ها نیم این را باید بپردازند.

عهد نامه نمونه کلاسیک نوع توافق های محلی است که در شمار زیادی از مکانهای خلافت واقعییت تسخیر عرب بود. این آشکار است که بجای اقدام به جنگجویی سخت و پر خرج، مسلمانها ترجیح میدادند توافقنامه ای ببندند که امنیت آنها را از فعالیت های دشمنانه و مقداری خراج تضمین میکرد. این سرمشقی است که ما در مکانهای زیادی در ایران و ورای آمو دریا میتوانیم ببینیم. جالب است که بیشتر این خراج بشکل (گندم، جو، سرکه، و روغن، اما البته شراب نه) گرفته شده است. در برابر این، به مردم محلی تقریباً استقلال کامل داده میشد. آشکار بود که تنودور انتظار داشت در هفت شهر خود و مکان های دور آن بقانون ورزی ادامه دهد. نشانه ای وجود ندارد که هیچ پادگان مسلمانی در آنجا برجا شده باشد، و هیچ مسجدی در آنجا ساخته نشد. تنودور و خیلی از پیروانش تصور میکردند که تسخیر مسلمان عمر کوتاهی خواهد داشت و ارزش آن را داشت تا از دارائی هایشان نگهداری کنند با پرداخت خراج تا وقتی که پادشاهی ویسیگوتیک دوباره برقرار شود. در واقع پنج قرن میباید سپری میشد پیش از آنکه قدرت مسیحی اختیار خود را دوباره بر این مکان برجا کند. ما نمیدانیم که تا کی توافق نامه اجرا میشد: خود تنودور در سالمندی و برجستگی در 744 مرد. احتمال دارد که آن هرگز بطور رسمی منسوخ نشده باشد بلکه همچنانکه مهاجرت مسلمانها و دیگر شدن مردم محلی باسلام افزایش میافتد در اواخر قرن هشتم و نهم، مقررات آن بطور روز افزونی بی ربط میشد.

فرمانداری **عبدلعزیز بناگهانی** و اسفباربپایان رسید. بنابر **ابن عبدلحم**<sup>42</sup> او با دختر **رودریگو** ازدواج کرد، آخرین پادشاه **ویسیگوتیک**، کسیکه برای او ثروت فراوان و شأن درباری برتر را آورد. دختر **رودریگو** از کاخ فروتنانه ای که **عبدلعزیز** داشت، نزدیک شدن غیر رسمی **پیروان عرب** او به **عزیز** و بزمین نیفتادن آنها در پیش او مایوس شده بود. بنابر داستانی، او **عزیز** را قانع کرد برای در ورودی سالن بار عام در کوتاهی بسازد بنابراین همچنان که همه وارد میشدند مجبور میشدند تا در مقابل **عزیز** تعظیم کنند. **عربها** بشدت از آن رنجیده شدند و تعدادی از آنها اتهام زدند که زن **عزیز** او را به **مسیحیت** دیگر کرده است. توطنه قتل ریخته شد و فرماندار به شمشیر گذاشته شد. بروشنی داستان نوعی تعلق دارد که در تناقض با سادگی است و حتی طبیعت دمکراتیک دولت **عرب** با سلسله مراتب و تکبر امپراتوری و پادشاهی که آن جانشین کرده است. این ممکن است تنش بین **عرب هانی** که با وارثان ثروتمند مردم محلی ازدواج کردند و کادرهای معمولی ارتش تسخیر کننده را منعکس کند.

قانون ورزان تازه **اسپانیا** بیدرنگ آغاز باقدام به گذاردن نشان خود به دولت **اسپانیا** کردند. ما این را بروشنی بیشتری در ضرب سکه میتوانیم ببینیم. آمدن **موسی بن نصیر** با ضرب یک سکه طلای جدید نشان زده شد، سکه طرح ریزی نشده بود بر نمونه **ویسیگوتیک** بلکه طرح ریزی شده بود بر نوع **افریقائی**. ابتدائی ترین سکه شرح **لاتین** داشت، که ترجمه مستقیم فرمول **مسلمانی** بود "خدائی وجود ندارد جز خدا"، یک آمیختگی غیر معمولی **مسلمانی** و سنت **لاتین**. این احتمالاً در ضرابخانه متحرکی تولید شد که همراه ارتش بود تا غارت را دوباره بکار ببرد، شاید چیزهای با ارزشی که از کلیساها برداشته شده بود، بشکل پول نقد راحتتر در میان سربازان ارتش تقسیم میشد کرد تا با سربازان خرج شود.

تسخیرکنندگان **مسلمان** در **اسپانیا** در شهرهای نظامی ساکن نشدند: در آنجا در **ایبریا** معادل **فاستاد** یا **قیروان** نبودند. بنظر میرسد که در آنجا بیشتر سرمشق سکونتگری خیلی پراکنده وجود داشت، از جهت هائی بیشتر مانند راهی که **آلمانی** های تسخیر کننده غرب امپراتوری روم در قرن پنجم در **گال** و **اسپانیا** ساکن شدند. بنظر میرسد **عربها**، کسانی که باید از پشتواره شهری میامدند از **فاستاد** و **قیروان**، انتخاب کردند که در شهرها و دهکده های دره **کوداگوپور** و دره **آبرو**، در **کوردوبا**، **سویل**، و **زاراگوزا** ساکن شوند؛ در حالیکه **بربرها**، کسانی که بیشتر از پشتواره چرگاهی میامدند، خود را در دشت هائی با ارتفاع در **مستا**، در **سنتر** و **کوهستان** های جنوب برجا کردند.

تسخیر بطور شگفت آوری پیروزمندانه بود. در مدت پنج سال از اشغال اولیه، تقریباً تمام شبه جزیره **ایبریا** بزیر اختیار **ارتشهای مسلمان** آورده شد. در آنجا در هر صورت آنچنان که چرخش نشان داد یک استثنای مهم و کشنده باین قانون وجود داشت. در شمال **اسپانیا**، مانند بعضی مکان های خاور میانه، یک هزار متر خط تاب دار محدوده سرزمینی را که با **مسلمانها** نگه داری میشد نمایندگی میکرد. این بدین معنی بود که در دره های بلند جنوب در **پیرینیز** و **پیکوز دی اروپا** و بیشتر بسوی غرب در **آستوریاس**، گروه های پناهنده کوچک و ساکنان محلی گرد آمدند تا استقلال خود را از قانون ورزی **عرب** پاسداری کنند. در **پیکوز دی اروپا**، گفته شده است که جنبش با یک **پلیو** رهبری میشد، کسیکه ممکن است از اشراف **ویسیگوتیک** و از افراد دربار **رودریگو** باشد، ما هیچ چیز درباره تاریخ این شورش از منابع **عربی** نمیدانیم، اما برای **مسیحی** های پادشاهی **آستوریاس**، داستان شورش نشان پایه افسانه سرزمین است. آنطور که در وقایع نگاری **آلفونسی سوم** گزارش شده است،<sup>43</sup> احتمالاً بعد از 900 نوشته شده است، **پلیو** بزودی با **عربها** دستگیر میشد اما بوسیله دوستی باو اخطار شد و به **پیکو دی اروپا** فرار کرد. سرزمین **پیکوز** سختواره است، با دره های ژرف و کوه های برافراشته سنگی. بارندگی های پی در پی بدین معنی است که بطور شگفت آوری سبز است، با مزرعه های بخوبی آبیاری شده و جنگل و رودخانه های خروشان تند رو. آن کاملاً سرزمین متفاوتی است از دشت های باز **مستا** در جهت جنوب و دنیای دیگری است از صحرای شمال **افریقا** و **مصر**. آن واقعاً هرگز بخشی از **اسپانیای رومی** نبود، هیچ شهر بزرگی در آنجا برجا نشد و هیچ راه **رومی** از میان آن نمیگذشت.

بنابر وقایع نگار، و قتیکه **پلیو** به کناره رودخانه خروشان رسید و بروی اسب از پهنای آن شنا کرد توانست فرار کند، و دشمنان او قادر نبودند او را دنبال کنند. او بکوهستان ها فرار کرد و در غاری ستاد خود را تشکیل داد که مرکز مقاومت مردم از تمام **آستوریاس** شد. فرماندار **عرب** بشدت خشمگین شده بود و یک ارتش با 187000 مرد فرستاد، یک رقم بتمامی خیال بافانه، تا شورش را سرکوب کند. آنها با یک **عرب** فرماندهی میشدند، کسیکه **منبع القما** مینامند، و **بیشاپ مرموزی بنام اوپا**، کسیکه بعنوان **همدست** معرفی شده است. **مسلمانها** در جایی بنام **کووادانگا** در بلندی های کوهستان با **پلیو** روبرو میشوند. **بیشاپ پلیو** را مخاطب قرار داد و از او پرسید چگونه او فکر میکند که میتواند در برابر **عرب** ها (**ایشمالیتی** ها) ایستادگی کند و قتیکه آنها تمام ارتش **گوتیک** را در گذشته نزدیک شکست داده اند. **پلیو** با سخن سرائی دینوارانه ای پاسخ داد، با گفتن اینکه "**مسیح** امید ماست و از میان کوهستان کوچکش او میتواند ببیند، سعادت **اسپانیا** و ارتش مردم **گوتیک** دوباره سازی خواهد شد".

بعد از شکست مذاکرات، ارتش **مسلمان** حمله کرد. شمار بزرگی از آنها بقتل رسیدند و بقیه فرار کردند. نبرد **کووادانگو**، در 717 معمولاً تاریخ گذاری شده است و شأن افسانه ئی بعنوان آغاز مقاومت **مسیحی** ها کسب کرده است. ناتوانی نیروهای **مسلمان** برای سرکوب شورش بیدرنگ منجر به از دست دادن شمال سکونتگری در **جیجون** و پایه ریزی پادشاهی کوچک مستقل **مسیحی** شد. این پادشاهی و پادشاهی های مستقل کوچک همانند در دره **پیرینیا** و کشور **باسکیو** بود که پایه تسخیر بعدی دوباره **مسیحی** شد.

مکانهای دیگر در دنیای ابتدایی **مسلمان** بود، جائیکه پادشاهی های کوچک با توانورزان **مسلمان** در کنار هم بامدارا صلح آمیز زندگی میکردند - برای مثال در کوهستان های شمال ایران. پادشاهی **مسیحی** کوهستانی **ارمنستان** در شرایطی بود نه کاملاً بدون شباهت از آنکه **مسیحی های شمال اسپانیا** بودند. در هر صورت، هیچکدام از این ها بطور جدی قانون ورزی **مسلمان** را در مکانهای جنوب تهدید نمیکردند. وقتیکه **دیلیمان** بیشتر کوهستانهای شمال ایران را در قرن دهم تسخیر کردند، آنها این کار را بعنوان **مسلمانها** کردند و بزودی شناسائی خود را در میان جمعیت بیشتر **مسلمان** از دست دادند. **ارمنی ها** استقلال خود را نگه داشتند اما هرگز آنها در جسجوی تسخیر ماورای سرزمین خود نبودند. چیزیکه پادشاهی های شمال اسپانیا را مجزا میکند این است که آنها، اگر نه تنها، از فرهنگ بلند **مسیحی لاتین** پاسداری کردند. در همان زمان آنها یادواره پادشاهی **ویسیگوتیک** را و فکر اینکه یک زمانی تمام شبه جزیره به **مسیحی ها** تعلق داشت و میباید دوباره آنچنان باشد زنده نگاه داشتند. آنها همچنین به سیاست **مسیحی** گسترده تر در شمال دسترسی و ارتباط داشتند. این عوامل بدین معنی بود که بمانند با پادشاهی های شمال ایران و **ارمنستان**، **مسیحی های اسپانیا** یک تهدید دراز مدت برای اختیار **مسلمانها** شده بودند، تا در نهایت، هشتصد سال بعد **عربها** را از **اسپانیا** بیرون راندند.

بلند پروازی **عربها** با **پیرینیز** پایان نیافت. نیروهای **مسلمان** بزودی به بالای دره **رهونی** و از میان زمینهای حاصل خیز **آکویتین** حمله های غارتگرانه میکردند. متأسفانه ما تنها کوتاه ترین گزارشها از این جنگجویی های ماجراجویانه را داریم. غالباً دوران حمله های غارتگرانه کاملاً روشن نیست. منابع **عرب** تنها گزارش های یک خطی میدهند و ما تعدادی یادداشتی خلاصه از وقایع نگاران **لاتین** مانستری ها داریم. این اولین رودر روئی بین مردم شمال غربی اروپا و **مسلمانها** پوشیده در تاریکی است. گفته شده است اولین حمله غارتگرانه توسط **طارق بن زید** رهبری شده بود و به **آویگنان** و **لیون** رسید پیش از اینکه با **چارلز مارتل** شکست داده شود.<sup>44</sup> حمله کنندگان غارتگر **مسلمان** همواره از پایانه شرقی **پیرینیز** میرفتند: **پارسلون**، **گبرونا** و **ناربورن** همه بزیر اختیار آنها در آمدند، اگرچه قانون ورزی **مسلمان** در **ناربورن** زندگی کوتاهی داشت و بیدوام بود. بعداً منابع **عرب** به **موسی بن نصیر** طرح بزرگ گستاخانه و بلند پروازی را نسبت دادند که تصور کرده بود که ارتش خود را رژه و ارانه از میان تمام اروپا و امپراتوری **بیزانتین** به **سوریه** برگرداند.<sup>45</sup> بعضی وقتها **عرب** ها میباید احساس میکردند کسی نمیتواند جلوی آنها را بگیرد.

آنها همیشه پیروز نبودند. در تابستان 721 فرماندار **اندلس**\* حمله غارتگرانه ای را به **آکویتین** رهبری کرد اما دوک **اودیس** در **تولوس** استحکامات نظامی ساخت. در جدالی تیزواره در 9 جون، **عربها** به عقب نشینی وادار شدند و خود امیر کشته شد. در 725 **عربها** اقدام به بلند پروازانه ترین حمله غارتگرانه تا آن زمان کردند. آنها با **دژ رومی ویسیگوتیک کارکاسوم** آغاز کردند، که با یورش گرفتند. سپس آنها از میان **میدی** به شرق رفتند. **نیمز** صلح جویانه تسلیم شد، و گروگان داد که بیشتر خط به **پارسلون** فرستاده شدند. فرماندار<sup>†</sup> سپس در حمله غارتگرانه برق آسا مردان خود را ببالای دره **رهونی** برد، او با مقاومت اندکی روبرو شد. ارتش به قلب سرزمین **بورگاندی** رسید و **آتون** را گرفت، که واقعاً پیش از اینکه به جنوب برگردند غارت کردند.

برگشتگاه تسخیر **فرانسه** با **عربها** با جدالی فرا رسید که بطور عمومی بعنوان **نبرد پویتیرز** شناخته میشود.<sup>46</sup> از اواخر قرن هشتم این نبرد شهری نمادی کسب کرد، نکته ای ساخته میشود از وقتیکه پیشروی **عربها** سرانجام در غرب اروپا بوسیله سرور جنگجوی **کارلینگیان** پایان آورده میشود. در مدت دو سال **بیدی**، در دور دست **نورسامیریا**، آن را شنید و احساس کرد که با اطمینان میتواند بگوید که "ساراسون ها که **گال** را ویران کرده بودند برای پیمان شکنی خود مجازات شدند". **گیبون** در یکی از پروازهای بیشتر زیبای خیالی خود، بخود اجازه داد تا گمانورزی کند درباره اینکه چه اتفاقی ممکن بود بیافتد اگر که سرانجام نبرد متفاوت بود.<sup>47</sup>

خط رژه واره پیروزمندانه درازتر شده بود بیشتر از 1000 مایل از صخره **جبل الطارق** تا کناره های **لوری**، تکرار یک سرزمین برابر **ساراسون ها** را به محدوده **لهستان** و بلندی های **اسکاتلند** میبرد: رودخانه **راین** بیشتر از **نیل** ویا **فرات** غیر قابل گذشتن نبود، و ناوگان **عرب** ممکن بود بدون جنگ دریائی به دهانه **تایمز** کشتی رانی میکرد. شاید تعبیر **قران** حالا در دانشکده های **اکسفورد** آموخته میشود، و ممکن بود سخنورانش به مردم ختنه شده تقدس و حقیقت آیه های **محمد** را ثابت میکردند.

و او ادامه میدهد که چگونه **مسیحیت** از "آنچنان بلانی" با هوش و شانس یک مرد، **چارلز مارتل** رها شد.

در 1915 **ادوارد کریسی**، در یک کار با نفوذ تاریخی مردم پسند، آن را به "پانزده نبرد تعیین کننده در جهان" خودش افزود. در واقع آن نشان میزند بیک گردش مهم. تا این زمان ارتشهای **مسلمان** در ژرفا و پهنای **فرانسه** حمله های غارتگرانه میکردند، حتی اگر آنها هیچ تسخیر دائمی نکرده بودند. همانطور که مردم آسیای مرکزی دقیقاً در این زمان پی میبردند، حمله های غارتگرانه **عرب** پیشواره تسخیر دائمی بیشتر است. بعد از این زمان، فعالیت های نظامی عمداً محدود شده بود دور و بر **ناربورن**، و ال **اندلس** از کشوری جهادی آغاز به تغییر به دولتی بیشتر سکونتگرا کرده بود.

\* سماح بن. ملیک الخوالانی.

† عباس بن سلیم ال کلابی

برای تاریخ ورزان نظامی غربی نبرد **پویتیرز** اهمیت بیشتری کسب کرد. استدلال شده است که **چارلز مارتل** پیروز بوده است چون، برای اولین بار، او جنگجوی سواره زره دارسنگین را بکار گرفت، سلحشوران، در یک حمله هماهنگ دشمن را نابود کردند. بنابر این فرضیه، این نشان زد به آغاز تسلط سواران زره پوش سنگین به میدان نبرد که ویژگی اروپای غربی در قرون میانه شد. با برخاستن سلحشوران، عصر فنودالیزم بعنوان شکل ویژه اختیار مالی و اجتماعی پدیدار شد.

بنابراین از همه بیشتر این درمانده کننده است که اطلاعات ما برای آنچه واقعا اتفاق افتاده است کوتاه و گیج کننده است، و حتی تاریخ ستیز نا مطمئن است، اگرچه تاریخ سنتی شنبه 25 اکتبر، 732 ممکن است درست باشد مانند هر تاریخ دیگر.<sup>48</sup> پیشین ترین گزارش مهم در وقایع نگار **مسیحی 754** داده شده است. نوشتاری نه بیشتر از بیست سال بعد از واقعه، بنظر میرسد وقایع نگار نسبتاً بخوبی آگاه شده بود، احتمالاً با بجاماندگان **مسلمان** اعزام نظامی کسانیکه به **کوردووا** برگشته بودند. او شرح میدهد چگونه امیر، **عبدلرحمان الغفیفی** اول او یک شورشی **مسلمان** را شکست میدهد، **مونوزا**، در شرق کوهستانهای **پیرینیز**. **مونوزا** از دوک **ایدوز** از **آگیتین** درخواست کمک کرد و **عبدلرحمان** در تعقیب آنها بود. او به دوک رسید و او را در کناره **کارونی** شکست داد.

**عبدلرحمان** سپس تصمیم گرفت به تعقیب خود ادامه دهد. او **بوردیکس** را غارت و ویران کرد و کلیسای مشهور **سینت هیلاری** در **پویتیرز** را باتش کشید. او سپس تصمیم گرفت بشمال برود در امتداد راه **رومی** برای غارت کلیسای بزرگ **سنت مارتین** در **تورز** در **لویر**. در حالیکه او در راه از **پویتیرز** به **تورز** بود با **چارلز مارتل** روبرو شد، "یک مرد کسیکه خود را بعنوان یک جنگجو از جوانی ثابت کرده بود و یک متخصص در تعقل نظامی، کسیکه با **ایدوز** فراخوانده شده بود". احتمالاً دو ارتش در شهر کوچکی که هنوز با نام **موسایس لا بتلیا** شناخته میشود با هم روبرو شدند.

بعد از اینکه هر طرف تقریباً هفت روز یک دیگر را با حمله های غارتگرانه آزار دادند، آنها در نهایت خط نبرد خود را آماده کردند و درنده وار جنگیدند. مردمان شمال بی حرکت باقی ماندند مانند یک دیوار، بیکدیگر چسبیده مانند یخچال در مکانی سرد، و در یک چشم بهم زدن، **عربها** را نابود کردند. مردم **آستراسیا** (که **پیروان چارلز مارتل** هستند)، با تعدادی سربازان بیشتر و زره های قویتر، وقتیکه پادشاه **عبدلرحمان** را یافتند با زدن ضربه ای به سینه اش او را کشتند. در چشم انداز خیمه های بیشمار **عرب**، از آنجا که در زمان نبرد شب شده بود **فرنگ ها** سرزنش و ارانه شمشیر هایشان را پائین گذاشتند، و خود را ننگ داشتند تا روز بعد بجنگند. بامداد از خیمه های خود برخاستند، **اروپائی ها** خیمه های **عرب** را دیدند که بنابر سایبان شان ردیف شده بودند، مانند اینکه اردوگاه پیش از این برپا شده بود. نمی دانستند که همه آنها خالی است و فکر کردند در آنها دسته ای از **ساراسون ها** آماده نبردند، آنها برای کسب اطلاعات دیده ور فرستادند که کشف کردند تمام سربازان **اشمالیتی** رفته اند. تمام آنها شبانه ساکت در ردیف های فشرده فرار کردند، و به کشور خود برگشتند. اما **اروپائی ها** نگران بودند مبادا **ساراسون های** پر از حيله در راه پنهان شده باشند که در آنجا واکنش کنند و بآنها شبیخون بزنند و بیفایده دور ویر همه جای آنها گشتند. **فرنگ ها** هیچ تمایلی به تعقیب **ساراسون ها** نداشتند، آنها غنائم را گرفتند، که در میان خود منصفانه تقسیم کردند و بکشور خود با شادی فراوان برگشتند.

منبع اصلی **فرنگ**، ادامه دهنده **فردگار**، روپیم رفته خلاصه تر است. "شاهزاده **چارلز**"، او گزارش میدهد، "او بیباکانه خط نبرد خود را بر ضد آنها کشید {**عربها**}. با کمک **مسیح** او خیمه های آنها را واژگون کرد، شتابان قصاب و ارانه آنها را باندازه های کوچک چرخ کرد. پادشاه **ابدیراما** کشته شده بود، او آنها را نابود کرد، او با پیشبردن ارتش جنگید و پیروز شد."<sup>49</sup>

گزارش به انقدر جزئیات که ما دوست داریم نزدیک نیست، اما چیزهایی مطمئناً بروشنی نمایان میشوند. اولین چیز اینست که این یک نبرد سواره نظام نبود. نگارنده وقایع 754، با تصویر یخچال خود، بشدت پیشنهاد میکند که **فرنگ ها** پیاده جنگیدند بمانند نوعی صفهای گروهی فشرده. او همچنین روشن میکند که آنها انضباط خیلی خوبی داشتند. کوتاهی از دنبال کردن بعد از پیروزی با تعقیب دشمن در آن شب گواهی ترسویی نبود بلکه ضرورت انضباط و خطرهای تعقیب دشمن در تاریکی و سرزمین ناشناس بود. بیشتر **عربها** ممکن است جان خود را حفظ کردند، اما مطمئناً چادرهای خود را و بیشتر ابزارهای نظامی خود را رها کردند.

شکست **مسلمانها** در **پویتیرز** عملاً به پایان حمله های غارتگرانه با اندازه بزرگ در **فرانسه** نشانه زد. این روشن شد که آنها قادر نخواهند بود کشور را تسخیر کنند، یا حتی به حمله های غارتگرانه با درجه ای از موفقیت ادامه دهند. دلاوری نظامی **فرنگ ها**، مانند "یخچال های شمال"، یکی از دلیل ها برای پایان توسعه بود. احتمالاً **مسلمانها** کمبود نیروی انسانی داشتند. تسخیر شمال **افریقا** امکان پذیر شد چون شمار بزرگی از **بربرها** به ارتشهای **مسلمان** پیوستند، همان **بربرها** سهم اصلی ارتشهایی که **ال اندلس** را تسخیر کردند تشکیل دادند. هیچ گزارش قابل اعتمادی وجود ندارد که **فرنگ ها** و ساکنان دیگر **فرانسه** به ارتش های اشغال کننده پیوسته باشند. شاید آنها برای اجازه دادن به همکاری آسان خیلی زیاد بیگانه بودند، شاید همیشه حضور آنها زیاد زودگذر بود تا همکاری را بر بیانگیزد، اما دلیل هرچه میخواهد باشد، کم بود پشتیبانی محلی ارتشهای **مسلمان** را جدا افتاده و آسیب پذیر کرده بود.

حضور **مسلمانها** در **ال اندلس** همچنین در حال تغییر بود. با رسیدن 732 خیلی از تسخیر کنندگان آغازگر پیر شده بودند و یا مرده بودند. ساختار مدیریت ریخته شده بود تا مالیات جمع کند و، دست کم بنابر یک چشمه واره **عربی**، **مسلمانهای** محلی "مانند پادشاهان

زندگی میکردند" اقلیت کوچکی در سرزمینی ثروتمند. آنها دیگر به چپاول حمله های غارتگرانه احتیاج نداشتند تا رویه زندگی خود را نگهدارند و شاید حتی تمایلی نداشتند به داروی هیجان آور ادرنالین که حمله های غارتگرانه تولید میکرد.

اما شاید مهم ترین دلیل برای تغییر شورش بزرگ **پریرها** در شمال **افریقا** در 741 بود. وحشیگری تجارت برده موجب رنجیدگی گسترده ای در **مغرب** شده بود و **پریرها** تقریباً موفق شدند که تمام **عربها** را بیرون کنند. تنها اعزام ارتشی بزرگ از **سوریه** اختیار **مسلمانها** را دوباره بر مکان برقرار کرد. این جدال بزرگ بدین معنی بود که نه **پریرها** و نه **عربها** قادر بودند ذخیره ای از نیروی مردان برای افزایش بیشتر تسخیر در سرما و مکانی غیر دوستانه و جنگل های شمال داشته باشند.

- 
- بهترین گزارش مدرن وقایع تسخیر عرب سند باقی مانده است اف. گبریلی، "محمد ابن قاسم ثقفی و تسخیر عرب سند"، شرق و غرب 15 (5-1) (1964): 281-95؛ یک چشم انداز گسترده تری فراهم شده است با آ. وینک، ال-هند: ساختن دنیای هندی-اسلامی، جلد 1: هند در قرون میانه اولیه و گسترش اسلام، قرن های هفتم-یازدهم (لیدن، 1990).
- <sup>2</sup> بلاد حاری، فتوح، ص ص. 41-431.
- <sup>3</sup> علی ابن. حمید ال-کوفی، چاچ نامه: تاریخ باستانی سند، ترجمه ام. ک. فردان بک (لاهور، 1995).
- <sup>4</sup> برای این کار، نگاه کنید به وینک، ال-هند، ص ص. 6-194.
- <sup>5</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص. 115.
- <sup>6</sup> وینک، ال هند، ص. 51.
- <sup>7</sup> مقدسی، احسن التقاسیم، ص. 474.
- <sup>8</sup> ابن خاقال، کتاب صورت العرض، ویر. جی. اچ. کرامرز (لیدن، 1939)، ص. 328.
- <sup>9</sup> وینک، ال هند، ص. 153.
- <sup>10</sup> همان، ص. 182.
- <sup>11</sup> ام.جی.دی کوچی، خاطرات مهاجران از الوند رود ... (لیدن، 1903)، ص ص. 1-2.
- <sup>12</sup> بلادحاری، فتوح، ص. 436.
- <sup>13</sup> جبرائیل، "محمد ابن قاسم"، ص ص. 2-281.
- <sup>14</sup> بلاد حاری، فتوح، ص ص. 7-426. داستان یکسانی در چاچ نامه داده شده است با افزایش توهماتی، ص ص. 4-81.
- <sup>15</sup> سامانیان، برای آن نگاه کنید به بلادحاری، فتوح، فرهنگ لغات، ...
- <sup>16</sup> بلاد حاری، فتوح، ص ص. 8-437. ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 3-91، 4-103، همچنین بر نقش سامانی تاکید میکند.
- <sup>17</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 5-93.
- <sup>18</sup> برای نبرد نگاه کنید به وینک، ال هند، ص ص. 5-204، بنا شده است بروی جزئیات بلادحاری، فتوح، ص ص. 9-438. ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 9-135.
- <sup>19</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 6-125.
- <sup>20</sup> بلاد حاری، فتوح، ص. 438.
- <sup>21</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 4-153.
- <sup>22</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص. 164.
- <sup>23</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص. 176.
- <sup>24</sup> چاچ نامه بین بودائی ها و هندوها در هنگام های فراوانی گپیج است. از جهتی چون کلمه پارسی بتخانه (بودا خانه) بروشنی مشتق شده است از "خانه بودا" اما بکاربرده شده برای تمام معبدها با مجسمه در آن. معترضین ممکن است بخوبی هندو باشند، یک موقعیتی که اشاره میکند به هموندی ظاهری آنها با براهمن ها.
- <sup>25</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص. 170.
- <sup>26</sup> ال کوفی، چاچ نامه، ص ص. 5-194.

27. الکوفی، چاچ نامه، ص ص. 80-178.
28. بلادحاری، فتوح، ص ص. 40-439.
29. گبریلی، "محمد ابن قاسم"، ص. 293.
30. بلادحاری، فتوح، ص. 440؛ الکوفی، چاچ نامه، ص. 191، نوشتار موازی دارد با ارقام 60000 و 12000 بترتیب.
31. دی جوئیچی، یادواره ها. برای بررسی تاریخی عمومی کولی ها، نگاه کنید به آ. فریزر، کولی ها ( چاپ دوم، اکسفورد، 1992). همچنین نگاه کنید به آ. اس. بسمی انصاری، "دیجات"، و سی. ای. بوزورث، "زات"، در دایرئالمعارف اسلام، چاپ دوم.
32. نام جبل الطارق مشتق شده است از جبال طارق یا "کوهستان های طارق".
33. ابن عبدالله الحاکم، فتوح، ص. 205، ترجمه شده است در او. ار. کانتستوبل، ایبریا در قرون میانه: خواندن در منبع مسیحی، مُسلم، و جهود (فیلادفیا، پنسیلوانیا، 1997)، ص ص. 4-32.
34. ای. لوی- پروونکال، تاریخ اسلام و اسپانیا، جلد اول "تسخیر ایبریای اسپانی -..... (710-912) (پهائیس، 1950)، ص ص. 21-19، رودخانه باربیت را ترجیح میدهد.
35. عنان، وقایع نگاری 754، در تسخیر کنندگان و وقایع نگاران در ابتدای قرون میانه اسپانیا، برگردان. ک. بی. ولف (لیورپول، 1990)، ص ص. 45-28، 58-111 در ص. 131.
36. گزارش اصلی از این آزهری است، بیان، 11، ص ص. 9-4، بیشتر بنا شده است روی کار رازی.
37. ابن ازهری، بیان، 11، ص ص. 10-9.
38. وقایع نگار 754، کپ. 52، ص. 131.
39. ابن عبدالله الحاکم، فتوح، ص. 206، در کانتستبل، ایبریای قرون میانه، ص. 34.
40. ابن عبدالله الحاکم، فتوح، ص. 208، در کانتستبل، ایبریای قرون میانه، ص ص. 5-34.
41. کانتستوبل، ایبریای قرون میانه، ص ص. 8-37.
42. ابن عبد الحکم، فتوح، ص ص. 2-211.
43. انان، تسخیر کننده گان و وقایع نگاران، ص ص. 8-164.
44. لوی- پروونکال، تاریخ، 1، ص. 55، بر پایه ابن هیان.
45. همان، ص. 56، بر پایه مکاری.
46. برای گفتمان اخیر نبرد و جنگجویی که بان منجر شد نگاه کنید به ای. وود، پادشاهی مروونگیان 450-751 (لندن، 1994)، ص ص. 4-281؛ پی. فوراسی، عصر چارلز مارتل (لندن، 2000)، ص ص. 8-84؛ ائی. مانزانا، امیر تسخیر کننده خلیفه: اموی و شکل گرفتن ال اندلس (بارسلون، 2006)، ص ص. 4-83. جنبه نظامی نبرد بحث شده است، در جنگ آوری اولیه کارولینگیان: پیش درآمد امپراتوری (فیلادفیا، پنسیلوانیا، 2001)، مخصوصاً ص ص. 77-170.
47. گیبون، تنزل و سقوط، 111، ص. 336.
48. باچراچ، جنک آوری کرولینگیان اولیه، ص ص. 170 و 352، بدون تاریخ. 45.
49. برای این ترجمه، و انتقاد قدیمیتر اما ترجمه با نفوذ با جی. ام. والاس هاردریل، نگاه کنید به فوراسر، عصر چارلز مارتل، ص ص. 9-148.